

نقض حقوق دفاعی متهم در فقد تجدیدنظرخواهی پژوهشی از آراء دادگاه کیفری یک

| حسنعلی موذن‌زادگان | دانشیار گروه حقوق جزا و جرم‌شناسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران
| محسن بیات* | دانشجوی دکتری حقوق جزا و جرم‌شناسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران

چکیده

اصل برائت به‌عنوان یکی از اصول بنیادین و راهبردی دادرسی کیفری ایجاب می‌کند تا شمول حقوق دفاعی متهم را تا قبل از قطعی شدن رأی جاری بدانیم. این امر مستلزم به‌رسمیت شناختن دادرسی دو درجه‌ای است. موضوعی که در تغییرات قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ در خصوص آراء صادره از دادگاه کیفری یک رعایت نگردیده و قابلیت تجدیدنظرخواهی پژوهشی برای این آراء پیش‌بینی نشده است. رسیدگی دادگاه کیفری یک با سیستم تعدد قضات و در نظر گرفتن نهاد فرجام‌خواهی برای محکومان این دادگاه، به‌هیچ‌وجه توجیه مناسبی برای حذف نهاد تجدیدنظر پژوهشی نبوده و تأمین‌کننده حقوق دفاعی متهم نیست. با توجه به الگوبرداری قانون‌گذار ایران در تقنین قانون دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ از قانون دادرسی کیفری فرانسه، مطالعه تطبیقی قانون دادرسی کیفری فرانسه از نظر رعایت اصل دو درجه‌ای بودن آراء دادگاه جنایی که هم‌تراز با دادگاه کیفری یک ایران می‌باشد نشان می‌دهد عملکرد قانون‌گذار کیفری فرانسه از نظر به‌رسمیت شناختن ساختارهای اعتراض بر آراء و رعایت حقوق دفاعی متهم، برخلاف عملکرد قانون‌گذار کیفری ایران، به‌نحو مطلوبی تأمین‌کننده حقوق دفاعی اوست.

واژگان کلیدی: اصل برائت، حقوق دفاعی متهم، تجدیدنظرخواهی، فرجام‌خواهی، دادگاه کیفری یک

مقدمه

فرض بی‌گناهی به‌عنوان اصلی‌ترین مبنای حقوق دفاعی متهم مطرح است. حقوق دفاعی از جمله مباحث حقوق بشری چند دهه اخیر گفتمان حقوقی است که در اسناد و کنوانسیون‌های بین‌المللی مختلف مورد تأکید قرار گرفته است.

در حقوق اسلام، در مبحث اصول عملیه، اصالة البرائة در کنار تخییر، احتیاط و استصحاب جایگاه خاص خود را داراست. اصل ۳۷ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران با عبارت «اصل برائت است و هیچ‌کس از نظر قانون مجرم شناخته نمی‌شود مگر اینکه جرم او در دادگاه صالح ثابت شود» نظر به اصل برائت در مفهوم حقوقی آن داشته است. اعلامیه جهانی حقوق بشر سازمان ملل در بند ۱ ماده ۱۱ به این اصل اشاره و چنین مقرر داشته است که «هر کس که به بزهکاری متهم شده باشد بی‌گناه محسوب خواهد شد تا وقتی که در جریان یک دعوای عمومی که در آن کلیه تضمین‌های لازم برای دفاع او تأمین شده باشد، تقصیر او قانوناً احراز گردد». کنوانسیون اروپایی حقوق بشر نیز در بند ۲ ماده ۶ به این اصل اشاره و بیان می‌کند که «هر شخصی که متهم به ارتکاب یک جرم جنایی است تا زمانی که جرم وی به‌طور قانونی اثبات نشده، باید بی‌گناه تلقی شود». (مهرپور، ۱۳۸۷: ۱۸۴) در قانون آئین دادرسی کیفری نیز اصل برائت جزو اصول بنیادین دادرسی قرار گرفته و در ماده ۴ به آن اشاره شده است.

اما سؤال این است که دامنه اجرایی فرض برائت تا کیجاست؟ تا زمانی که قرار مجرمیت صادر می‌شود؟ زمانی که کیفرخواست صادر می‌گردد؟ زمانی که دادگاه بدوی حکم محکومیت صادر می‌کند؟ یا تا زمان قطعی شدن حکم محکومیت؟

برخی گفته‌اند که این فرض در سه مرحله ضابطین، دادرسی و تحقیقات مقدماتی و نهایتاً رسیدگی در دادگاه قابل بررسی است (نک: آشوری، ۱۳۷۸). اما به نظر می‌رسد حقوق دفاعی متهم را باید تا زمان قطعی شدن حکم محکومیت ملحوظ داشت؛ زیرا هر آن ممکن است پس از اعتراض او به رأی نخستین، محکومیت او شکسته و برائت او حاصل شود. در نتیجه لازم است که حقوق دفاعی متهم را در مرحله اعتراض بر رأی نیز جاری دانسته و بررسی نماییم. این امر موجب خواهد شد که لوازم مربوط به حقوق دفاعی متهم را برای محکوم‌علیه در مرجع رسیدگی دوم به رسمیت بشناسیم.

قانون آئین دادرسی کیفری تغییراتی را در نوع دادگاه‌ها و تقسیم‌بندی آن‌ها به وجود آورده است. درخصوص مراجع عادی کیفری دادگاه‌های کیفری یک و دو تأسیس شده و رسیدگی به جرائم با مجازات‌های مهم (ماده ۳۰۲) در دادگاه کیفری یک به عمل می‌آید. در ماده ۲۹۶ لایحه این قانون

برای رسیدگی به موارد الف و ب ماده ۳۰۲، ترکیب ۵ قاضی پیش‌بینی شده بود.^۱ اما پس از تصویب، این دادگاه با سه قاضی تشکیل شده و با دو قاضی نیز رسمیت می‌یابد. به هر حال نظام حاکم بر این دادگاه، نظام تعدد قاضی است که می‌تواند کیفیت رسیدگی را تا حد زیادی بالا برده و از اشتباهات ممکن بکاهد. تجدیدنظرخواهی پژوهشی - موضوعی که ماهیتاً مرحله دوم رسیدگی باشد و در آن مجدداً به موضوع رأی نخستین به‌طور کامل رسیدگی شود درخصوص آراء صادره از این دادگاه به رسمیت شناخته نشده و به جای آن نهاد فرجام‌خواهی پیش‌بینی شده است.

اصل بر قابلیت تجدیدنظر آراء دادگاه‌ها است؛ مگر اینکه در قانون به قطعیت یا قابلیت فرجام آن تصریح شده باشد. قابلیت اعتراض آراء حسب مورد با توجه به شدت مجازات مقرر در قانون به‌صورت تجدیدنظر یا فرجام‌خواهی پیش‌بینی شده است. بنابراین آراء قابل فرجام، غیرقابل تجدیدنظر می‌باشند. برخلاف مواردی چون اعاده دادرسی یا اعلام خلاف شرع بین بودن آراء که در وضعیت‌های مشخص و استثنایی مطرح است، امکان تجدیدنظر یا فرجام‌خواهی بدون هیچ‌گونه قید و شرطی به‌طور معمول مترتب بر آراء دادگاه‌ها است. لذا از این‌روست که عنوان اعتراض عادی برای این دسته از طرق اعتراض به آراء به‌کار می‌رود. بنابراین ماهیت تجدیدنظر از فرجام‌خواهی کاملاً متفاوت است. تجدیدنظر در اجرای اصل ضرورت دو مرحله‌ای بودن دادرسی‌های کیفری شکل گرفته و تکرار مرحله نخستین است و مطابق قواعد و مقررات حاکم بر آن مرحله به‌صورت «پژوهشی - موضوعی» انجام می‌شود؛ در صورتی که رسیدگی فرجامی «حکمی» است و دیوان وارد ماهیت موضوعات نمی‌شود. (طهماسبی، ۱۳۹۶: ۲۱۴، ۲۱۷)

جدای از ماهیت و مفهوم نهاد فرجام، ابهاماتی درخصوص حذف حق تجدیدنظرخواهی پژوهشی - موضوعی متهم در آراء صادره از دادگاه کیفری یک مطرح است که آیا اساساً ساختار فرجام تضمین‌کننده حقوق دفاعی متهم و دادرسی عادلانه است یا خیر. سؤالات متعددی نیز درخصوص رعایت حقوق دفاعی متهم در این مرحله از قبیل دسترسی به فرصت دفاع و بیان دفاعیات در جلسه رسیدگی، حق درخواست احضار شهود، حق همراهی وکیل، کیفیت رسیدگی به موارد مورد اعتراض او و ... مطرح است.

در این مقاله به بررسی الزامات و سازوکارهای اجرایی رعایت حقوق دفاعی متهم در تجدیدنظرخواهی موضوعی از آراء دادگاه کیفری یک خواهیم پرداخت. بدین منظور، ابتدا به بررسی

۱. لایحه آئین دادرسی کیفری، نسخه ۹۲/۵/۱۰ کمیسیون قضائی مجلس شورای اسلامی.

پیشینه و مبانی تجدیدنظرخواهی از آراء دادگاه کیفری یک (الف) پرداخته و سپس مصادیق نقض حقوق دفاعی متهم در عدم تجدیدنظرخواهی از آراء دادگاه کیفری یک (ب) را بررسی می‌نماییم.

۱. پیشینه و مبانی تجدیدنظرخواهی پژوهشی از آراء دادگاه کیفری یک

۱-۱. پیشینه

پیش از پیروزی انقلاب اسلامی، احکام دادگاه‌ها در امور خلافی قطعی بودند؛ احکام جنحه‌ای متضمن بیش از دو ماه حبس یا جزای نقدی بیش از دویست هزار ریال ظرف ده روز قابل پژوهش و سپس قابل فرجام بودند؛ احکام جنایی نیز قابل فرجام شناخته شده بودند. (خالقی، ۱۳۹۱: ۳۶۷)

مطابق قانون محاکمات جزایی سال ۱۲۹۱ و اصلاحات بعدی آن در سال ۱۳۱۱، رسیدگی به جنایات در محکمه ابتدایی با ترکیب سه نفر در تمامی جرائم انجام می‌شد و فقط در جرائمی که مجازات آن‌ها اعدام یا حبس ابد بود این ترکیب به پنج نفر افزایش می‌یافت.^۱ لذا از آنجایی که رسیدگی بدوی با تعدد قضات صورت می‌گرفت، تجدیدنظرخواهی از آراء این دادگاه‌ها را سلب و آن‌ها را قابل فرجام دانستند. در فصل اول باب چهارم این قانون در مواد ۴۳۰ و ۴۳۱ اصطلاحات «تمیز» و «استدعای تمیز» به کار رفته بود.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی در جهت همگام کردن قوانین حکومت با قواعد شرع مقدس اسلام اقدامات گسترده‌ای صورت گرفت که از جمله این اقدامات ایجاد تحول در نظام قضایی کشور بود که علاوه بر تغییرات در قوانین ماهوی، قوانین مربوط به شکل دادرسی نیز دچار تحول شد. لکن از آنجا که دست اندرکاران این امر سعی داشتند که بدون استفاده از تجارب کشورهای دیگر

۱. ماده ۱۸۵ قانون محاکمات جزایی ۱۲۹۱، اصلاحی ۱۳۱۱/۷/۱۲: «رسیدگی به خلاف و جنحه های کوچک از وظایف محاکم صلحیه و رسیدگی به جنحه های بزرگ از خصائص محکمه ابتدایی و رسیدگی به جنایات با محکمه جنائی است. محکمه جنائی در مورد رسیدگی به جنایاتی که مجازات قانونی آن حبس دائم یا اعدام است مرکب از پنج نفر و در مورد سایر جنایات مرکب از سه نفر خواهد بود».

۲. ماده ۴۳۰ قانون محاکمات جزایی ۱۲۹۱، اصلاحی ۱۳۱۱/۷/۱۲: «موارد استدعای تمیز از قرار ذیل است: ۱. در صورت نقض قوانین در باب تقصیر و مجازات آن. ۲. در مورد عدم رعایت اصول و قوانین محاکمات جزایی در صورتی که عدم رعایت قوانین مزبوره به اندازه اهمیت داشته باشد که در حکم محکمه مؤثر بوده و آن را از اعتبار حکم قانون بیندازد».

ماده ۴۳۱ قانون محاکمات جزایی ۱۲۹۱، اصلاحی ۱۳۱۱/۷/۱۲: «احکام محاکم جنحه که قطعاً یعنی استینافاً صادر شده و احکام محاکم استیناف که به طور قطعی صادر شده و یا اگر غیابی بوده در موعده مقرر اعتراض به حکم غیابی نشده و قطعی گشته و احکام محاکم جنایی چه محاکم مزبوره در محکمه استیناف تشکیل شده باشد و چه در محکمه ابتدایی قابل تمیز است».

علی‌الخصوص کشورهای غربی صرفاً بر اساس فتاوی معتبر فقهی به نظام قضایی کشور سامان بخشند طبیعتاً به‌عنوان اولین تجربه در عمل مشکلات عدیده‌ای به بار آمد؛ به‌طوری که در هیچ موضوع حقوقی مانند تجدیدنظر در احکام، قوانین دچار تغییر و تبدیل متوالی نشده است. (یوسفیان‌ملا، ۱۳۸۸: ۱۷۴)

در سال ۱۳۵۸ قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی تصویب و به‌موجب آن سیستم دو درجه‌ای بودن ملغی شد. ماده ۲ این قانون به‌صراحت بیان داشت که «رسیدگی در دادگاه‌های حقوقی و جزایی یک درجه خواهد بود». در ماده ۳ نیز سیستم تعدد قضات تعریف شد.^۱ به‌موجب ماده ۱۸ این قانون احکام دادگاه صلح جز در موارد احصاء شده قابل تجدیدنظر دانسته شد.^۲

در سال ۱۳۶۱ اصلاحاتی به قانون محاکمات جزایی ۱۲۹۱ وارد و به‌موجب آن علاوه بر تغییر ساختار دادگاه‌های کیفری به دادگاه‌های کیفری یک و دو، سیستم رسیدگی با تعدد قضات را حذف کردند.^۳ در این قانون آراء دادگاه‌ها قطعی و غیرقابل تجدیدنظر شناخته شد؛ مگر در مواردی که به‌موجب ماده ۲۸۴ مشخص شده بود.^۴

در ادامه تغییرات در حوزه اعتراض بر آراء، قانون‌گذار در سال ۱۳۶۷ اقدام به تصویب قانون تعیین موارد تجدیدنظر احکام دادگاه‌ها و نحوه رسیدگی آن‌ها نمود. این قانون ۱۲ ماده‌ای، نحوه تجدیدنظر از آراء دادگاه‌های کیفری یک و دو و نظامی یک و دو و انقلاب را مشخص کرده بود. اما اشکالی که در این قانون وجود داشت عدم تعیین مهلت برای تجدیدنظرخواهی بود. در این قانون به‌رغم

۱. ماده ۳ قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی مصوب ۱۳۵۸: «هر دادگاه حقوقی یا جزایی با شرکت سه قاضی تشکیل می‌گردد که مرکب از یک رئیس و دو مستشار خواهد بود برای دادگاه به تعداد کافی دادرس علی‌البدل تعیین می‌شود».
۲. ماده ۱۸ قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی مصوب ۱۳۵۸: «احکام کیفری دادگاه صلح در موارد زیر قطعی و در سایر موارد قابل تجدیدنظر است: ۱. در امور خلافی؛ ۲. در امور جنحه در مواردی که کیفر موضوع حکم بیش از پنجاه هزار ریال جزای نقدی نباشد».

۳. ماده ۱۹۴ قانون اصلاح موادی از قانون دادرسی کیفری ۱۲۹۱ مصوب ۱۳۶۱/۷/۱۱: «دادگاه‌های کیفری به دادگاه‌های کیفری یک و دادگاه‌های کیفری دو تقسیم می‌شوند».

ماده ۲۱۵: «دادگاه کیفری یک تشکیل می‌شود از یک نفر رئیس یا عضو علی‌البدل».

۴. ماده ۲۸۴ قانون اصلاح موادی از قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۶۱/۷/۱۱: «حکم دادگاه بدوی تنها در ۳ مورد قابل نقض و تجدیدنظر است و در سایر موارد قطعی است: ۱. جایی که قاضی پرونده قطع پیدا کند که حکمش بر خلاف موازین قانونی یا شرعی بوده است. ۲. جایی که قاضی دیگری قطع به اشتباه قانونی یا شرعی قاضی پرونده پیدا کند، به نحوی که اگر به او تذکر داده شود متنبه گردد و متوجه اشتباه خودش شود. ۳. جایی که ثابت شود قاضی پرونده صلاحیت رسیدگی و انشاء حکم را در موضوع پرونده نداشته است».

به رسمیت شناخته شدن حق تجدیدنظرخواهی، فرجام‌خواهی حذف شده و تجدیدنظرخواهی از آراء دادگاه‌های کیفری یک و نظامی و انقلاب، در صلاحیت دیوان عالی کشور قرار گرفته بود.

قانون‌گذار در ۱۶ مرداد ۱۳۷۲ بار دیگر مقررات تجدیدنظرخواهی را دستخوش تغییر کرده و قانون «تجدیدنظر از آراء دادگاه‌ها» را تصویب نمود. مطابق ماده ۱۲ این قانون «مهلت درخواست تجدیدنظر در موارد مذکور در ماده ۹ برای اشخاص ساکن ایران ۲۰ روز و برای کسانی که خارج از کشور می‌باشند، دو ماه از تاریخ ابلاغ رأی» تعیین شد.^۱ مقنن در این قانون نیز ضمن حفظ مقررات تجدیدنظرخواهی و رفع کاستی‌های قانون سال ۱۳۶۷، بحثی از فرجام‌خواهی نکرد.

دوره تغییرات بعدی قانون مربوط به سال ۱۳۷۳ می‌شود که قانون «تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب» تصویب شد. مطابق ماده ۷ این قانون اصل بر قطعیت احکام دادگاه‌ها گذاشته شد.^۲ مواد ۱۸ تا ۲۲ این قانون به تعیین موارد قابل تجدیدنظر و مراجع مربوط به آن‌ها پرداخت. در این قانون نیز فرجام‌خواهی وجود ندارد؛ اما مانند قانون سابق بر وضع این قانون، مرجع تجدیدنظر از احکامی که مجازات‌های سنگین مثل اعدام و حبس ابد و ... داشت، دیوان عالی کشور تعیین گردید.^۳

در مرحله تقنینی بعد، قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری در سال ۱۳۷۸ تصویب شد. باب سوم این قانون با عنوان «تجدیدنظر احکام»، موارد و شرایط تجدیدنظرخواهی را مشخص کرد. ماده ۲۳۲ این قانون^۴ اصل را بر قطعیت آراء قرار داد؛ اما

-
۱. قانون تجدیدنظر از آراء دادگاه‌ها مصوب ۱۳۷۲، ماده ۹: «علاوه بر موارد مذکور در ماده ۸ آراء زیر نیز قابل تجدیدنظر می‌باشد تا چنانچه مرجع تجدیدنظر پس از رسیدگی پی به اشتباه بین حکم و یا عدم صلاحیت دادگاه ببرد، رأی را نقض و رسیدگی مجدد نماید:
 ۱. ... ۲. در امور کیفری: الف. اعدام ب. حدود، قصاص نفس و اطراف ج. دیه بیش از خمس دیه کامل د. ضبط و مصادره اموال ه. در صورتی که حداکثر مجازات قانونی جرم بیش از شش ماه حبس یا شلاق بیش از یک میلیون ریال جزای نقدی باشد».
۲. قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۷۳/۴/۱۵، ماده ۷: «احکام دادگاه‌های عمومی و انقلاب قطعی است مگر در مواردی که در این قانون قابل نقض و تجدیدنظر پیش‌بینی شده است».
 ۳. قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۷۳/۴/۱۵، ماده ۲۱: «مرجع تجدیدنظر آراء دادگاه‌های عمومی و انقلاب هر شهرستان دادگاه تجدیدنظر مرکز همان استان است مگر در موارد ذیل که مرجع تجدیدنظر آن دیوان عالی کشور خواهد بود: ۱. اعدام و جرم ۲. قطع عضو و قصاص نفس و اطراف ۳. مصادره و ضبط اموال ۴. مجازات حبس بیش از ده سال».
 ۴. قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری مصوب ۱۳۷۸، ماده ۲۳۲: «آراء دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری قطعی است مگر در موارد ذیل که قابل درخواست تجدیدنظر می‌باشد:

←

استثنائاتی را بر اصل وارد کرده و موارد قابل تجدیدنظر را بیان داشت. مرجع تجدیدنظر نیز به غیر از موارد احصاء شده در ماده ۲۳۳ که دیوان عالی کشور مرجع آن بود، دادگاه تجدیدنظر استان تعیین شد. همانگونه که ملاحظه می‌شود رویه قانون‌گذار در به رسمیت شناختن دیوان عالی کشور به عنوان مرجع تجدیدنظر از آراء با اهمیت زیاد، در این قانون نیز حفظ شده است. بدون اینکه عنوان فرجام در این قانون مشاهده شود.

در سال ۱۳۸۱ قانون‌گذار اصلاحاتی را بر قانون آئین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری وارد و ضمن احیای نهاد دادرسی، در بند ج ماده ۱۴ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۸۱، تبصره ۱ ماده ۲۰ و ماده ۲۱ این قانون، مراجع بدوی رسیدگی و تجدیدنظر را دستخوش تغییراتی نمود.^۲

الف. جرائمی که مجازات قانونی آنها اعدام یا رجم است. ب. جرائمی که به موجب قانون مشمول حد یا قصاص نفس و اطراف می‌باشد. ج. ضبط اموال بیش از یک میلیون ریال و مصادره اموال. د. جرائمی که طبق قانون مستلزم پرداخت دیه بیش از خمس دیه کامل است. ه. جرائمی که حداکثر مجازات قانونی آن بیش از سه ماه حبس یا شلاق یا جزای نقدی بیش از پانصد هزار ریال باشد. و. محکومیت‌های انفصال از خدمت. تبصره. منظور از آراء قابل درخواست تجدیدنظر در موارد فوق اعم از محکومیت، برائت، منع تعقیب یا موقوفی تعقیب است.»

۱. قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری مصوب ۱۳۷۸، ماده ۲۳۳: «مرجع تجدیدنظر آراء دادگاه‌های عمومی و انقلاب هر حوزه قضایی، دادگاه تجدیدنظر همان استان است، مگر در موارد ذیل که مرجع تجدیدنظر آنها دیوان عالی کشور خواهد بود:

الف. جرائمی که مجازات قانونی آنها اعدام یا رجم باشد. ب. جرائمی که مجازات قانونی آنها قطع عضو، قصاص نفس یا اطراف باشد. ج. جرائمی که مجازات قانونی آنها حبس بیش از ده سال باشد. د. مصادره اموال.»

۲. قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۸۱:

ماده ۱۴، بند ج: «دادگاه‌های عمومی جزائی و انقلاب با حضور رئیس دادگاه یا دادرس علی‌البدل و دادستان یا معاون او یا یکی از دادیاران به تعیین دادستان تشکیل می‌گردد و فقط به جرائم مندرج در کیفرخواست وفق قانون آئین دادرسی مربوط رسیدگی می‌نماید و انشای رأی پس از استماع نظریات و مدافعات دادستان یا نماینده او وفق قانون برعهده قاضی دادگاه است.»

ماده ۲۰، تبصره ۱: «رسیدگی به جرائمی که مجازات قانونی آنها قصاص عضو یا قصاص نفس یا اعدام یا رجم یا صلب و یا حبس ابد باشد و نیز رسیدگی به جرائم مطبوعاتی و سیاسی ابتدائاً در دادگاه تجدیدنظر استان به عمل آید و در این مورد، دادگاه مذکور «دادگاه کیفری استان» نامیده شود و دادگاه کیفری استان برای رسیدگی به جرایمی که مجازات قانونی آنها قصاص نفس یا اعدام یا رجم یا صلب یا حبس دائم باشد از پنج نفر (رئیس و چهار مستشار یا دادرس

←

نهایتاً آخرین تغییرات مربوط به دادرسی کیفری و طرق اعتراض به آراء در قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ رخ داد. در این قانون ضمن تشکیل دادگاه‌های درجه یک و دو و تعیین حدود صلاحیت هر یک از آنها، از یک طرف اصل بر غیرقطعی بودن آراء صادره گذاشته شده است^۱ و از طرف دیگر، تجدیدنظرخواهی پژوهشی - موضوعی از آراء صادره از دادگاه کیفری یک در قالب تجدیدنظرخواهی حکمی، با عنوان فرجام‌خواهی تعریف گردیده است.

۲-۱. مبانی

در خصوص ضرورت‌های اصل دودرجه‌ای بودن دادرسی و اینکه چرا باید قانون‌گذار به این ضرورت‌ها اهتمام ویژه‌ای داشته باشد، مبانی مختلف علمی بیان شده است. یکی از این ضرورت‌ها، امکان اشتباه قاضی در صدور رأی و جلوگیری از این اشتباه به وسیله رسیدگی مجدد به پرونده است. به گفته برخی حقوق‌دانان «حتی بهترین قاضی، مانند سایر افراد بشر همواره در معرض اشتباه و لغزش است. در نتیجه باید ترتیبی مقرر شود که رأی قاضی، برای بازبینی، مورد شکایت طرفی که علیه او جزناً یا کلاً رأی صادر شده (در مرجعی بالاتر) قرار گیرد.» (شمس، ۱۳۹۰: ۲۷۵)

هر چند «در جواز تجدیدنظرخواهی در فقه امامیه، با توجه به مجتهد بودن یا مجتهد نبودن قاضی صادر کننده رأی اختلاف نظر وجود دارد» (یوسفیان ملا و دیگران، ۱۳۸۸: ۱۸۸)، اما از آنجایی که رعایت اصول دادرسی منصفانه که در اسناد بین‌المللی متعدد مورد تأیید قرار گرفته است جزو مهم‌ترین مبانی حقوق دفاعی متهم است (نک: آخوندی، ۱۳۹۴: ۴۳۰؛ علامه، ۱۳۸۹: ۱۳۳؛ آشوری، ۱۳۷۸: ۵۵) و تجدیدنظرخواهی نیز از اصول اساسی دادرسی منصفانه است، این موضوع

علی‌البدل دادگاه تجدیدنظر استان) و برای رسیدگی به جرائمی که مجازات قانونی آنها قصاص عضو و جرائم مطبوعاتی و سیاسی باشد از سه نفر (رئیس و دو مستشار یا دادرس علی‌البدل دادگاه تجدیدنظر استان) تشکیل شود».

ماده ۲۱: «مرجع تجدیدنظر آراء قابل تجدیدنظر دادگاههای عمومی حقوقی و جزائی و انقلاب، دادگاه تجدیدنظر استانی است که آن دادگاهها در حوزه قضائی آن استان قرار دارند. آراء دادگاههای کیفری استان و آن دسته از آراء دادگاههای تجدیدنظر استان که قابل فرجام باشد ظرف مهلت مقرر برای تجدیدنظرخواهی، قابل فرجام در دیوان عالی کشور است».

۱. قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲، ماده ۴۲۷: «آراء دادگاههای کیفری جز در موارد زیر که قطعی محسوب می‌شود، حسب مورد در دادگاه تجدیدنظر استان همان حوزه قضائی قابل تجدیدنظر و یا در دیوان عالی کشور قابل فرجام است: الف. جرائم تعزیری درجه هشت باشد. ب. جرائم مستلزم پرداخت دیه یا ارش، در صورتی که میزان یا جمع آنها کمتر از یک دهم دیه کامل باشد».

با مقبولیت خاصی در اسناد و ملاحظات بین‌المللی روبرو شده است.^۱ این موارد به‌طور عمومی به‌عنوان مبانی تجدیدنظرخواهی به معنای خاص آن ذکر می‌شود. اما درخصوص دادگاه کیفری یک علاوه بر این مبانی، نیاز به استدلال‌های مقوم ادعا وجود دارد که بتوانیم با تمسک به آنها، ضرورت بازنگری در ساختار فعلی نهاد تجدیدنظر از آراء دادگاه کیفری یک را به اثبات برسانیم.

دادگاه کیفری یک از جمله مراجع رسیدگی بدوی است که آراء این دادگاه‌ها از ویژگی غیرقطعی بودن برخوردار است. برخی از حقوق‌دانان معتقدند که «اصولاً حکمی که از سوی دادگاه صادر می‌شود قطعی نبوده و قابل اعتراض است.» (خالقی، ۱۳۹۱: ۳۶۶) دادگاه کیفری یک نیز به‌عنوان یک دادگاه بدوی از این قاعده مستثنا نیست. مفهوم غیرقطعی بودن آراء با اصل دودرجه‌ای بودن دادرسی و مفهوم تجدیدنظرخواهی به معنای خاص آن رابطه‌ای ناگسستگی دارد.

قانون‌گذار مطابق ماده ۴۲۷ اصل را بر غیرقطعی بودن آراء گذارده و معتقد است آراء دادگاه‌های بدوی به جز آنچه در ذیل این ماده استثنا شده است، غیرقطعی است. اما سؤالی که از عملکرد قانون‌گذار به وجود می‌آید این است که مگر می‌شود رأی را غیرقطعی و قابل تجدیدنظر بدانیم ولی رسیدگی در مرحله بالاتر را محدود به رسیدگی حکمی (فرجام‌خواهی) کنیم.

آنچه از عملکرد قانون‌گذار مطابق نص صریح مواد ۴۲۷ و ۴۲۸ برداشت می‌شود این است که قانون‌گذار درباره آراء صادره از دادگاه کیفری دو (که یک دادگاه بدوی است) معتقد به تجدیدنظرخواهی در معنای خاص آن (رسیدگی پژوهشی موضوعی) است؛ اما درخصوص آراء صادره از دادگاه کیفری یک (که این دادگاه نیز دادگاه بدوی است) معتقد به تجدیدنظر حکمی در قالب فرجام‌خواهی می‌باشد.

از دیدگاه تطبیقی باید بیان کنیم که قانون‌گذار کیفری فرانسه که جرائم را بر حسب شدت به سه دسته خلاف، جنحه و جنایت تقسیم کرده است اصل دو درجه‌ای بودن را در تمامی این سه دسته به رسمیت شناخته و در مرحله دوم رسیدگی، تجدیدنظر به معنای کامل آن (رسیدگی پژوهشی - موضوعی) انجام می‌شود. «جنایات در دیوان عالی جنایی با سه قاضی و شش عضو هیئت محاکمه و رسیدگی می‌شوند. جنحه‌ها در دادگاه جنحه و با سه قاضی مورد رسیدگی قرار می‌گیرند. در زمینه جرائم خلاف نیز دادگاه پلیس به رسیدگی می‌پردازد. این دادگاه از یک دادرسی تشکیل می‌شود که فقط برای خلاف‌هایی که در حوزه دادگاه بخش واقع می‌شود، صلاحیت رسیدگی دارد.» (رضوی فرد، ۱۳۹۵: ۴۷ و ۴۸)

۱. میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی مصوب ۱۹۶۶، ماده ۱۴، بند ۵: «هر کس که مجرم شناخته می‌شود مطابق قانون (باید) حق داشته باشد که مجرمیت و محکومیت او به وسیله یک دادگاه عالیتر مورد تجدیدنظر قرار گیرد».

درخصوص آراء صادره از دادگاه جنایی، از ده‌ها سال پیش متخصصان و علمای حقوق و شهروندان، مسئله امکان تجدیدنظرخواهی از تصمیمات صادره در موضوعات جنایی توسط دادگاه جنایی را مطرح کرده‌اند. در حقیقت قابل تأمل بود که در موضوعات جنایی بسیار مهم که منجر به مجازات‌های بسیار سنگین می‌گردید، امکان بررسی ماهوی دوباره پرونده وجود نداشت. دلیلی که عدم امکان تجدیدنظرخواهی را توجیه می‌کرد این بود که نباید از تصمیمی که از هیئت منصفه مردمی نشئت گرفته، بازگشت. در قانون ۱۵ ژوئن ۲۰۰۰، در جریان مذاکرات مجلس، ضرورت تجدیدنظر در موضوعات جنایی مورد توجه قرار گرفت. اما تجدیدنظر فقط علیه آراء محکومیت، آن هم توسط محکوم علیه امکان پذیر شد. سپس قانون ۴ مارس ۲۰۰۰، به دادستان اجازه تجدیدنظرخواهی از آراء برائت را داد. دادگاه جنایی که در مرحله تجدیدنظر رأی می‌دهد از ۱۲ نفر اعضای هیئت منصفه تشکیل می‌شود و با تصمیمات اکثریت ۱۰ نفر به نتیجه می‌رسد. (بوریکا و دیگران، ۱۳۸۹: ۲۵۵)

آراء صادره در موضوعات جنجه‌ای (نیز) می‌توانند از طریق تجدیدنظرخواهی مورد اعتراض قرار گیرند. مرجع این اعتراض دادگاه تجدیدنظر است. شعبه تجدیدنظر جنجه‌ای از یک رییس و دو مستشار تشکیل می‌شود. (تدین، ۱۳۸۸: ۲۶۶)

همچنین در مورد آراء صادره از دادگاه پلیس، هنگامی که آراء صادره مربوط به دعاوی که جزای نقدی قانونی آن‌ها جزای نقدی برای خلاف‌های درجه پنجم است و همچنین آرائی که جزای نقدی آن‌ها بیشتر از حداکثر پیش‌بینی شده برای خلاف‌های طبقه دوم (۱۵۰ یورو) می‌باشد، قابلیت تجدیدنظرخواهی وجود دارد. در فرانسه «دیوان عالی کشور که مرجع فرجام‌خواهی می‌باشد به اعمال رسیدگی نمی‌کند و فقط بررسی می‌کند که آیا قانون به درستی اجرا شده است یا خیر.» (بوریکا، ۱۳۸۹: ۲۵۶ و ۲۴۹) بنابراین دیوان عالی کشور به‌عنوان مرجع عالی قضایی، کارکردی فراتر از بازبینی حکمی یک رأی بر عهده دارد. در حقیقت، بررسی موردی پرونده‌ها توسط این نهاد وسیله‌ای برای نائل شدن به هدف اصلی ایجاد یک چراغ راه برای محاکم، به‌منظور اجرای صحیح قوانین است. در نتیجه، ضروری است با توجه به وجود محاکم تجدیدنظر، دیوان عالی کشور تا جایی که ممکن است درگیر رسیدگی ماهوی پرونده‌ها نشود و صرفاً به برداشت دادگاه‌ها از امور حکمی نظام حقوقی بپردازد. (موسوی، ۱۳۹۵: ۱۸۴)

لکن عملکرد قانون‌گذار ۱۳۹۲، ماهیت مرحله دوم رسیدگی و اصل دودرجه‌ای بودن دادرسی را با توجه به نوع دادگاه بدوی خدشه‌دار می‌کند. زیرا مرحله دوم رسیدگی که از آن به تجدیدنظرخواهی به معنای خاص (تجدیدنظرخواهی پژوهشی - موضوعی) یاد می‌کنیم باید زمینه رسیدگی مجدد به پرونده را با کیفیت رسیدگی بدوی در مرجع عالی فراهم نماید. این تفسیر علاوه بر منطبق بودن با

نظر دکترین و همچنین الزامات اسناد بین‌المللی (مانند بند ۵ ماده ۱۴ میثاق بین‌المللی مدنی و سیاسی)، با اصل تفسیر به نفع متهم نیز مطابقت دارد.

حتی با بیان این موضوع که نهاد فرجام پیش‌بینی شده است نیز نمی‌توان حذف نهاد تجدیدنظر پژوهشی - موضوعی را توجیه کرد. زیرا «فرجام‌خواهی درجه خاصی از دادرسی‌های جزایی به شمار نمی‌آید. در سیستم‌های شناخته‌شده جهان، دادرسی‌های جزایی بیش از دو مرحله ندارد. فرجام‌خواهی در حقیقت نظارت دیوان عالی کشور بر حسن اجرای قوانین و تفسیر صحیح و استنباط درست از مقررات می‌باشد. دیوان عالی کشور، در این نظارت قضاوت نمی‌کند؛ بلکه می‌کوشد تا بر اجرای صحیح قوانین و استنباط درست از آن‌ها نظارت کند.» (آخوندی، ۱۳۹۴: ۳۶۰) لذا نه ظرفیت ساختاری دیوان (نظارت بر حسن اجرای قوانین) و نه شأن آن، هیچ‌یک اجازه نمی‌دهد تا دیوان عالی کشور را به‌عنوان مرجع دوم رسیدگی تعریف نماییم.

ممکن است در توجیه عملکرد قانون‌گذار چنین استدلال شود که چون در دادگاه کیفری یک با سیستم تعدد قضات رسیدگی می‌شود، لذا نیازی به رسیدگی مجدد موضوعی در خصوص رأی دادگاه کیفری یک وجود ندارد و این رأی صرفاً از لحاظ حکمی قابل تجدیدنظر است. در پاسخ باید چنین گفت که «رسیدگی با تعدد قاضی در مرحله بدوی شیوه‌ای است که برای کاستن از اشتباهات قضات در این مرحله پیشنهاد شده است. (زیرا) رسیدگی به جرائم مهم توسط دادرسان کم‌تجربه و به‌طور انفرادی، تبعات منفی فراوانی در پی دارد.» (آخوندی، ۱۳۹۴: ۴۰) بنابراین با توجه به اصل اجرای عدالت و رعایت اصول دادرسی منصفانه و حقوق دفاعی متهم، اگر چه رسیدگی با روش تعدد قاضی در مرحله بدوی می‌تواند از بار اشتباهات قضات بکاهد، اما این موضوع صرفاً برای رسیدن به اجرای بهتر عدالت است، نه از بین بردن یکی از حقوق دفاعی متهم. زیرا قرار نیست با دادن یک امتیاز به همه اضلاع یک دعوای کیفری (امتیاز بالا بردن کیفیت رسیدگی با شیوه رسیدگی توسط قضات متعدد)، یک حق را از متهم که تنها یک ضلع این مثلث است سلب کنیم.

۲. مصادیق نقض حقوق دفاعی متهم در عدم تجدیدنظرخواهی پژوهشی از آراء دادگاه

کیفری یک

وفق بند ۴۵۰ ماده ۴۵۰ قانون آیین دادرسی کیفری، در غیر موارد نقص تحقیقات، نقض قرار، صالح نبودن دادگاه بدوی و موارد منع یا موقوفی تعقیب، «هرگاه جرم از جرائم مستوجب مجازات‌های حدود، قصاص و جرائم غیر عمدی مستوجب بیش از نصف دیه یا جرائم تعزیری درجه چهار و پنج باشد به‌طور مطلق و در جرائم تعزیری درجه شش و هفت در صورت محکومیت به حبس و در سایر

جرائم در صورت اقتضاء، دادگاه تجدیدنظر با صدور دستور تعیین وقت رسیدگی، طرفین و اشخاصی را که حضورشان ضروری است احضار می‌کند».

همانگونه که در بند فوق‌الذکر ملاحظه می‌کنیم تشکیل جلسه دادرسی در مرحله تجدیدنظر در خصوص آراء غیرقطعی صادره از دادگاه کیفری دو در مواردی به‌عنوان تکلیف دادگاه تجدیدنظر بیان شده است. این امر در راستای حفظ حقوق دفاعی متهم و اعتلای کیفیت دادرسی عادلانه است. علاوه بر این حضور متهم در مرحله دوم دادرسی، امکان بهره‌مندی وی از تخفیف مجازات را در این مرحله فراهم می‌کند.^۱ در حالی که با توجه به مقررات فرجام‌خواهی، تشخیص مستحق بودن محکوم‌علیه نسبت به اعمال تخفیف، مستلزم ورود دیوان به ماهیت پرونده است و از آنجا که دیوان وارد ماهیت پرونده نمی‌شود بهره‌مندی از این امتیاز از محکوم‌علیه سلب می‌گردد. اگرچه با توجه به رأی وحدت رویه شماره ۷۵۶ هیأت عمومی دیوان عالی کشور^۲ در تأیید تسری حکم ماده ۴۴۲ بر فرجام‌خواهی و نگاه همراه با تساهل رویه قضایی در خصوص متهم و همچنین لزوم تفسیر موارد اجمال، ابهام و سکوت قانون به نفع متهم، ممکن است این تفسیر را قائل شویم که در مرحله فرجام‌خواهی نیز شعبه دیوان می‌تواند در صورت احراز استحقاق متهم به بهره‌مندی از تخفیف، مجازات او را تخفیف دهد، اما با توجه به اینکه اولاً ساختار دیوان اجازه ورود پژوهشی به ماهیت پرونده را به شعبه رسیدگی‌کننده نمی‌دهد و ثانیاً رویه خاصی مانند ماده ۴۴۲ در این خصوص به وجود نیامده، علی‌القاعده بهره‌مندی از این امتیاز برای متهم در فرجام‌خواهی منتفی است.

۱. قانون آیین دادرسی کیفری، ماده ۴۵۹: «هرگاه دادگاه تجدیدنظر استان، محکوم‌علیه را مستحق تخفیف مجازات بداند، ضمن تأیید اساس حکم می‌تواند به نحو مستدل مجازات او را در حدود قانون تخفیف دهد، هر چند محکوم‌علیه تقاضای تجدیدنظر نکرده باشد».

۲. رأی وحدت رویه شماره ۷۵۶ مورخ ۱۳۹۵/۱۰/۱۴ هیأت عمومی دیوان عالی کشور: «با توجه به تأکید مقنن بر تمام محکومیت‌های تعزیری در صدر ماده ۴۴۲ قانون آیین دادرسی کیفری از یک سو، و ارفاقی بودن این ماده و اینکه در صورت تردید در شمول حکم، طبق اصل تفسیر قانون به نفع محکوم‌علیه شمول حکم ماده ۴۴۲ قانون مذکور نسبت به محکومیت‌های تعزیری قابل فرجام، با موازین قانونی و اصول کلی دادرسی سازگارتر است؛ علی‌هذا به نظر اکثریت اعضای هیأت عمومی دیوان عالی کشور، رأی شعبه اول دادگاه انقلاب اسلامی اصفهان، در حدی که با این نظر مطابقت دارد، صحیح تشخیص داده می‌شود. این رأی طبق ماده ۴۷۱ قانون آیین دادرسی کیفری در موارد مشابه برای شعب دیوان عالی کشور، دادگاه‌ها و سایر مراجع اعم از قضایی و غیر آن، لازم‌الاتباع است».

۲-۱. عدم بهره‌مندی متهم از تسهیلات لازم برای دفاع و خدشه‌دار شدن اصل برابری سلاح‌ها

مطابق ماده ۴۶۸ «رسیدگی فرجامی در دیوان عالی کشور بدون احضار طرفین یا وکلای آنان صورت می‌گیرد. مگر آنکه شعبه رسیدگی کننده حضور آن‌ها را لازم بداند». لذا اصل بر این است که طرفین احضار نمی‌شوند؛ مگر به‌طور استثنا که حضور آنان توسط شعبه رسیدگی کننده لازم باشد. یکی از مؤلفه‌های بی‌بدیل دادرسی منصفانه، رعایت اصل برابری سلاح‌ها است. اصل برابری سلاح‌ها با اصل رعایت حقوق دفاعی دارای نقاط مشترکی است. در واقع عدم رعایت یکی از حقوق دفاعی می‌تواند نقض برابری سلاح‌ها را در بر داشته باشد. بعضی از آراء صادر شده از دیوان اروپایی حقوق بشر مانند حق حضور متهم در جلسه دادگاه، برابری در زمینه شهادت شهود، امکان داشتن فرصت کافی برای دفاع با حضور یا بدون حضور وکیل مدافع به خوبی نشان می‌دهند که اصل برابری سلاح‌ها چگونه موجب تقویت و تأکید بر قلمرو حقوق دفاعی شده است. (ساقیان، ۱۳۸۵: ۸۵)

در حالی که مطابق ماده ۴۲۷ اصل بر غیرقطعی بودن آرا است و همچنان باید شمول فرض بی‌گناهی را برای متهم در نظر بگیریم، در فرجام‌خواهی متهم مگر به اجازه شعبه رسیدگی کننده، حق حضور در جلسه را ندارد. در حالی که ضلع دیگر دعوای کیفری یعنی دادستان، باید در جلسه رسیدگی شعبه حضور داشته باشد. زیرا ماده ۴۶۹ در خصوص نحوه برگزاری جلسه شعبه، عبارتی را در خصوص حضور دادستان دارد که از آن امر و وجوب حضور دادستان یا نماینده او برداشت می‌شود؛ عبارت «همچنین دادستان کل یا نماینده وی با حضور در شعبه به‌طور مستدل، مستند و مکتوب نسبت به نقض یا ابرام رأی معترض عنه یا فرجام‌خواسته، نظر خود را اعلام می‌کند» جمله خبری است که افاده امر و وجوب می‌نماید. بنابراین در حالی که نسبت به حضور دادستان یا نماینده او در جلسه رسیدگی شعبه دیوان عالی کشور الزام وجود دارد، متهم از این حق بی‌بهره بوده و حضور او یا وکیل او در جلسه دادرسی منوط به تشخیص شعبه رسیدگی کننده است.

۲-۲. عدم امکان احضار شهود و درخواست متهم برای تحقیقات محلی و معاینه محل

فرض بی‌گناهی متهم و قطعی نبودن رأی صادره توسط دادگاه کیفری یک، ایجاب می‌کند که در تنها مرجعی که متهم می‌تواند اعتراض کند از حداقل حقوق دفاعی از جمله حق احضار شاهد و سؤال از او و حق درخواست انجام تحقیقات محلی و معاینه محلی بهره‌مند شود. اما در مرحله فرجام‌خواهی این حقوق به‌طور کلی برای متهم به رسمیت شناخته نشده است.

این در حالی است که در مرحله تجدیدنظر شهود برای جلسه دادرسی احضار می‌شوند و در جلسه دادرسی متهم می‌تواند از آن‌ها سؤال کند. مطابق ماده ۴۵۴ قانون آیین دادرسی کیفری،

«احضار، جلب، رسیدگی به ادله، صدور رأی و سایر ترتیبات در دادگاه تجدیدنظر استان مطابق قواعد و مقررات مرحله نخستین است». همچنین از آنجا که دادگاه تجدیدنظر به طور کامل به موضوع ورود پیدا می‌کند متهم می‌تواند درخواست انجام تحقیقات محلی یا معاینه محلی کند. لذا سلب این حقوق از متهم می‌تواند منجر به منصفانه نبودن دادرسی و زمینه‌ساز تضییع حقوق دفاعی متهم گردد.

۳-۲. عدم پیش‌بینی ارفاقات دادرسی در رسیدگی به جرائم سیاسی و مطبوعاتی

مطابق بند ۳ ماده ۳۰۲ قانون آیین دادرسی کیفری، به جرائم مطبوعاتی و سیاسی، صرف نظر از نوع مجازات آن‌ها در دادگاه کیفری یک رسیدگی می‌شود. از طرفی برخی از عناوین مجرمانه عادی که با توجه به قانون جرم سیاسی^۱، در شمار جرائم سیاسی تعریف می‌شوند نیز در صلاحیت دادگاه کیفری یک قرار می‌گیرد. ویژگی بارز رسیدگی به این جرائم، لزوم حضور هیئت منصفه و علنی بودن رسیدگی است. مطابق ماده ۳۰۵ قانون آیین دادرسی کیفری، «به جرائم سیاسی و مطبوعاتی با رعایت ماده (۳۵۲) این قانون به طور علنی در دادگاه کیفری یک مرکز استان محل وقوع جرم با حضور هیئت منصفه رسیدگی می‌شود».

تبصره ۳ ماده ۴۳ قانون مطبوعات الحاقی سال ۱۳۷۹، در مورد رأیی که دادگاه مبنی بر مجرمیت صادر می‌کند حق تجدیدنظرخواهی را به صراحت اعلام داشته است. این تبصره ابهامی دارد که ممکن است دو تفسیر متفاوت را در پی داشته باشد؛ تفسیر نخست اینکه مطابق قاعده اصولی که «اثبات شیئی نفی ما عدا نمی‌کند»، تصریح به قابل تجدیدنظر بودن آراء مجرمیت، نافی تجدیدنظرخواهی از سایر آراء صادره در خصوص جرائم مطبوعاتی نیست. چنان‌که تبصره ۲ ماده ۴۲۷ قانون آیین دادرسی کیفری آراء قابل تجدیدنظر را اعم از محکومیت، برائت، یا قرارهای منع و موقوفی تعقیب، اناطه و تعویق صدور حکم دانسته است. لذا علاوه بر رأی به مجرمیت، سایر آراء

۱. قانون جرم سیاسی مصوب ۱۳۹۵، ماده ۲: «جرائم زیر در صورت انطباق با شرایط مقرر در ماده (۱) چنانچه با انگیزه اصلاح امور کشور علیه مدیریت و نهادهای سیاسی یا سیاست‌های داخلی یا خارجی کشور ارتکاب یابد/ این قانون جرم سیاسی محسوب می‌شوند: الف. توهین یا افتراء به رؤسای سه قوه، رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام، معاونان رئیس جمهور، وزراء، نمایندگان مجلس شورای اسلامی، نمایندگان مجلس خبرگان و اعضای شورای نگهبان به واسطه مسؤولیت آنان؛ ب. توهین به رئیس یا نماینده سیاسی کشور خارجی که در قلمرو جمهوری اسلامی ایران وارد شده است با رعایت مفاد ماده (۵۱۷) قانون مجازات اسلامی بخش تعزیرات؛ پ. جرائم مندرج در بندهای (د) و (ه) ماده (۱۶) قانون فعالیت احزاب، جمعیت‌ها، انجمن‌های سیاسی و صنفی و انجمن‌های اسلامی یا اقلیت‌های دینی شناخته شده مصوب ۱۳۶۰/۶/۸؛ ت. جرائم مقرر در قوانین انتخابات خبرگان رهبری، ریاست جمهوری، مجلس شورای اسلامی و شوراهای اسلامی شهر و روستا به استثنای مجریان و ناظران انتخابات؛ ث. نشر اکاذیب».

دادگاه در خصوص جرائم مطبوعاتی نیز قابل تجدیدنظر است. تفسیر دوم با متمسک شدن به این استدلال که تبصره ۳ ماده ۴۳ قانون مطبوعات خاص سابق است و تبصره ۲ ماده ۴۲۷ عام لاحق، لذا در دوران بین عام لاحق و خاص سابق، حالت تخصیص به وجود می‌آید و به غیر از آراء مجرمیت صادره از این دادگاه، آراء دیگر قابل تجدیدنظر نمی‌باشد؛ لذا به غیر از آراء مجرمیت در خصوص جرائم مطبوعاتی، سایر آراء قابل تجدیدنظرخواهی نیست. به نظر می‌رسد تفسیر دوم با اصل تفسیر به نفع متهم و افتراقی بودن دادرسی مطبوعات (از لحاظ پیش‌بینی قانون خاص برای رسیدگی به این جرائم) سازگاری بیشتری دارد.

در خصوص مبانی ضرورت حضور هیئت منصفه در رسیدگی دادگاه، برخی برای هیئت منصفه نقشی هم‌ردیف شاهد قائل شده‌اند (هیئت منصفه به مثابه دلیل)؛ برخی هیئت منصفه را به مثابه یک کارشناس خبره که به نمایندگی از افکار عمومی می‌تواند حسن و قبح عمل متهم را تشخیص دهد دانسته‌اند (هیئت منصفه به مثابه کارشناسی)؛ برخی از حقوق‌دانان نیز نهاد هیئت منصفه را از منظر «تضمین حقوق متهم» بررسی کرده‌اند. از نظر حقوق‌دانان اساسی، هیئت منصفه مجموعه‌ای از افراد عادی جامعه به شمار می‌آیند که به‌عنوان نماینده افکار عمومی با قضات همکاری می‌کنند (هیئت منصفه به مثابه دستیار قاضی) (مشهدی و دیگران، ۱۳۸۹: ۴۲-۴۱). هرچند تمامی این مبانی از لحاظ لزوم حضور هیئت منصفه در رسیدگی دادگاه صحیح به نظر می‌رسد، اما مبانی «تضمین حقوق متهم» و «نماینده‌گی از افکار عمومی جامعه در تشخیص بزهکاری» در خصوص رسیدگی به جرائم مطبوعاتی مهم‌تر از سایر مبانی مذکور است.

با این حال در قسمت اخیر تبصره ۳ ماده ۴۳ قانون مطبوعات بیان شده است که «در رسیدگی مرحله تجدیدنظر حضور هیئت منصفه لازم نیست»؛ از آنجایی که مقنن در اصل ۱۶۸ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران و ماده ۳۰۵ قانون آیین دادرسی کیفری حضور هیئت منصفه را در رسیدگی به جرائم سیاسی و مطبوعاتی الزامی دانسته است، محدود کردن حضور ایشان در مرحله بدوی قابل نقد است. زیرا مطابق اصول دادرسی منصفانه و الزامات بین‌المللی مانند بند ۵ ماده ۱۴ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی، مرحله تجدیدنظر ماهیتی پژوهشی - موضوعی دارد. بنابراین از یک سو وقتی از آراء مجرمیت صادره در جرائم مطبوعاتی می‌توان تجدیدنظرخواهی کرد و از سوی دیگر، اصل بر آن است که رسیدگی مرحله دوم یک رسیدگی پژوهشی - موضوعی باشد، حضور هیئت منصفه در این مرحله نیز ضروری خواهد بود.

البته ممکن است عملکرد قانون‌گذار را در قسمت اخیر تبصره ۳ ماده ۴۳ قانون مطبوعات اصلاحی ۱۳۷۹ ناشی از ساختارهای موجود دادرسی در آن زمان دانست. هرچند این نقص

ساختاری در قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲ نیز وجود دارد. زیرا از این جرائم به طور کلی حق تجدیدنظر پژوهشی سلب شده است و تنها راه اعتراض به آراء صادره در این موارد، فرجام خواهی در دیوان عالی کشور است. این در حالی است که به طور معمول نظام های دادرسی کشورها در رسیدگی به جرائم سیاسی و مطبوعاتی عملکردشان متفاوت از نوع رفتار با مجرمین جرائم دیگر است. (پیوندی، ۱۳۸۸: ۲۴۷)

۴-۲. عدم امکان تجدیدنظر پژوهشی از آراء دادگاه کیفری یک ویژه رسیدگی به جرائم نوجوانان

قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲، مقررات خاصی را در خصوص رسیدگی به جرائم اطفال و نوجوانان وضع کرده است. مطابق ماده ۳۱۵ این قانون «جرائم مشمول دادگاه کیفری یک و همچنین انقلاب در مواردی که با تعدد قاضی رسیدگی می شود اگر توسط افراد بالغ زیر ۱۸ سال تمام شمسی ارتکاب یابد در دادگاه کیفری یک ویژه رسیدگی به جرائم نوجوانان رسیدگی و متهم از کلیه امتیازاتی که در دادگاه اطفال و نوجوانان اعمال می شود، بهره مند می گردد». از طرفی بنابر ماده ۴۴۵ قانون مذکور «آراء دادگاه اطفال و نوجوانان در تمامی موارد قابل تجدیدنظر است» و ذیل ماده ۴۴۴ اشعار می دارد که «مرجع فرجام خواهی از آراء و تصمیمات دادگاه کیفری یک ویژه رسیدگی به جرائم اطفال و نوجوانان، دیوان عالی کشور است».

قانون گذار اگر چه در خصوص پیش بینی مراجع اختصاصی برای رسیدگی به جرائم اطفال و نوجوانان اقدامات بسیار خوبی را ترتیب داده است، اما عملکرد او در مورد تجدیدنظر خواهی از آراء دادگاه کیفری یک ویژه رسیدگی نوجوانان محل ایراد است. زیرا به رغم اینکه قانون گذار متناسب سازی دادرسی اطفال و نوجوانان را در قانون آیین دادرسی کیفری مدنظر داشته، اما در حوزه اعتراض به آراء از دادگاه کیفری یک ویژه نوجوانان همان رفتاری را که برای بزرگسالان پیش بینی نموده برای نوجوانان محکوم نیز مقرر کرده است. به عبارت دیگر در این خصوص شاهد متناسب سازی قانون با شرایط خاص نوجوانان نیستیم. این در حالی است که بند ۱ ماده ۴۰ کنوانسیون حقوق کودک^۱ (که دولت ایران در سال ۱۳۷۲ به صورت مشروط به آن پیوسته است) به طور ضمنی به موضوع تعهد دولت های عضو مبنی بر متناسب سازی قوانین با شرایط خاص کودکان و نوجوانان اشاره کرده است. (پیوندی، ۱۳۹۰: ۴۶۵)

۱. کنوانسیون حقوق کودک، ۱۹۸۹ م، ماده ۴۰: «۱. کشورهای عضو در مورد کودکان متهم یا مجرم به نقض قانون کیفری این حق را به رسمیت می شناسد، با آنان مطبق با شئونات و ارزش کودک رفتار گردد که این امر موجب افزایش احترام کودک نسبت به حقوق بشر و آزادیهای اساسی دیگران شده و سن کودک را در نظر گرفته و باعث افزایش خواست وی برای سازش وی با جامعه و به عهده گرفتن نقشی سازنده می گردد».

نتیجه

اصل برائت به عنوان یکی از اصول راهبردی دادرسی کیفری باید تا قبل از قطعی شدن رأی، در قبال متهم ملاحظه شود. رعایت این اصل تا مرحله قطعی شدن، لزوم دو درجه‌ای بودن دادرسی را می‌طلبد. لذا حقوق دفاعی متهم در پناه اصل برائت، اصول دادرسی منصفانه و اصل برابری سلاح‌ها تا زمان قطعی شدن رأی باید رعایت گردد.

۱. تغییرات قانون آیین دادرسی کیفری در سال ۹۲ و به رسمیت نشناختن حق تجدیدنظرخواهی پژوهشی - موضوعی از آراء دادگاه کیفری یک، نافی حقوق دفاعی متهم است. سلب حق رسیدگی دو درجه‌ای از متهمان جرائم با مجازات سنگین و متهمان جرائم مطبوعاتی و سیاسی، علاوه بر خدشه دار کردن اصل برائت و لزوم بهره‌مندی متهم از حقوق دفاعی تا زمان قطعی شدن رأی، موجب زیر سؤال رفتن دادرسی منصفانه است. زیرا نه تنها برای متهمان این‌گونه جرائم اساساً حق تجدیدنظرخواهی را به رسمیت نشناخته‌ایم بلکه موجبات نقض حقوق دفاعی او را نیز فراهم کرده‌ایم. لذا بازنگری در ساختار نهاد تجدیدنظر و به رسمیت شناختن دادرسی دو درجه‌ای برای جرائم مشمول ماده ۳۰۲ ضروری به نظر می‌رسد.

۲. عملکرد قانون‌گذار در قسمت اخیر تبصره ۳ ماده ۴۳ قانون مطبوعات اصلاحی ۱۳۷۹ در سلب حق بهره‌مندی از حضور هیئت منصفه در مرحله تجدیدنظر با اصول دادرسی منصفانه، لزوم افتراقی بودن رسیدگی به جرائم مطبوعاتی و ارفاقات لازم برای متهمان این جرائم منافات دارد. همچنین سلب حق تجدیدنظر پژوهشی - موضوعی از متهمان و محکومان جرائم سیاسی و مطبوعاتی دادگاه کیفری یک، با مبانی اصول دادرسی منصفانه و حقوق دفاعی متهم در تعارض است.

۳. در خصوص اعتراض به آراء صادره از دادگاه کیفری یک ویژه رسیدگی به جرائم نوجوانان، با تعارض در عملکرد قانون‌گذار مواجه هستیم. زیرا از یک طرف عملکرد قانون‌گذار در حوزه رسیدگی به جرائم اطفال و نوجوانان به درستی در راستای افتراقی کردن و تخصصی کردن دادرسی اطفال و نوجوانان بوده و تمام آراء صادره در خصوص ایشان قابل تجدیدنظرخواهی دانسته شده است؛ اما از طرف دیگر در تجدیدنظرخواهی از آراء صادره از دادگاه کیفری دو و در فرجام‌خواهی از آراء صادره از دادگاه کیفری یک متناسب سازی و افتراقی سازی دادرسی اطفال و نوجوانان مورد توجه قانون‌گذار قرار نگرفته است.

۴. دیوان عالی کشور به عنوان ناظر حسن اجرای قوانین و مرجع انطباق آراء صادره از دادگاه‌ها با قانون، شأن رسیدگی پژوهشی - موضوعی ندارد. تغییرات قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲ شأن دیوان را در موارد متعددی تا حد مرجع رسیدگی بدوی پایین آورده و علاوه بر کاستن از دقت دیوان

در نظارت بر وظایف ذاتی به واسطه رجوع انبوه پرونده‌ها، زمینه‌تضییع حقوق دفاعی متهمان را فراهم کرده است. زیرا مقررات رسیدگی در دیوان شامل سازوکارهای لازم برای این رسیدگی از جمله تشکیل جلسه و ترتیب شرایط دفاع برای متهم، احضار شهود، بهره‌مندی از حضور وکیل مدافع و مواردی از این قبیل نیست. لذا به واسطه عدم مشارکت فعال متهم در جلسه رسیدگی شعبه دیوان و الزام حضور دادستان یا نماینده او در جلسه شعبه رسیدگی کننده به فرجام‌خواهی، هم حقوق دفاعی متهم نقض می‌شود و هم اصل برابری سلاح‌ها به نحو بارزی خدشه‌دار می‌گردد.

۵. رسیدگی به جرائم با اهمیت زیاد تحت سیستم تعدد قضات امری مطلوب است که عملکرد قانون‌گذار در این زمینه شایسته تقدیر می‌باشد. اما این نوع رسیدگی نباید موجب این ادعا شود که ضریب اشتباهات احتمالی قضات و مجموعه دادرسی بدوی به صفر می‌رسد. حتی اگر ادعا شود ۹۹ درصد اشتباهات کاهش می‌یابد، رعایت عدالت اقتضاء می‌کند تا برای آن ۱ درصد خطای احتمالی، حق اعتراض و تجدیدنظرخواهی را برای متهم در نظر بگیریم. به عبارت دیگر، حذف تجدیدنظرخواهی پژوهشی - موضوعی برای متهمان دادگاه کیفری یک با توجیه اینکه در دادگاه بدوی با سیستم تعدد قضات به موضوع رسیدگی می‌شود دلیل متقنی به شمار نمی‌آید.

بررسی تطبیقی نهادهای تجدیدنظر و فرجام بین دادرسی کیفری ایران با دادرسی کیفری فرانسه، نشان می‌دهد که قانون‌گذار فرانسه برای آراء صادره از دادگاه‌های پلیس، جنحه و جنایت حق تجدیدنظر پژوهشی - موضوعی و دادرسی دودرجه‌ای را به رسمیت شناخته و رسیدگی با تعدد قضات در دادگاه‌های جنحه و جنایت موجب حذف این حق برای متهمان این دادگاه‌ها نشده است. مضافاً اینکه حق فرجام‌خواهی از آراء صادره از این دادگاه‌ها نیز برای دادرسی و طرفین دعوا در موارد مقرر قانونی در نظر گرفته شده است.

منابع

- آخوندی، محمود (۱۳۹۴)، شناسای آیین دادرسی کیفری، دفتر چهارم، چاپ چهارم، تهران: انتشارات دوران‌دیشان.
- آشوری، محمد (۱۳۷۸)، «نگاهی به حقوق متهم در حقوق اساسی و قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری»، مجله مجتمعی آموزش عالی.
- استفانی، گاستون، لواسور، ژرژ، بولوک، برنار (۱۳۷۷)، آیین دادرسی کیفری، ترجمه: حسن دادبان، جلد دوم، چاپ اول، تهران: انتشارات دانشگاه علامه طباطبایی.
- بوریکا، ژان، سیمون، آن ماری (۱۳۸۹)، آیین دادرسی کیفری، ترجمه: تدین، عباس، تهران: انتشارات خرسندی.
- پیوندی، غلامرضا (۱۳۸۸)، جرم سیاسی، چاپ دوم، تهران: انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- پیوندی، غلامرضا (۱۳۹۰)، حقوق کودک، چاپ اول، تهران: انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- خالقی، علی (۱۳۹۱)، آیین دادرسی کیفری، چاپ نوزدهم، تهران: انتشارات شهر دانش.
- رضوی فرد، بهزاد (۱۳۹۵)، جلوه‌هایی از حقوق کیفری فرانسه (مجموعه مقالات و سخنرانی‌های میشل مسه و برنات اوبر)، تهران: انتشارات دانشگاه علامه طباطبایی.
- ساقیان، محمد مهدی (۱۳۸۵)، «اصل برابری سلاح‌ها در فرایند کیفری (با تکیه بر حقوق فرانسه و ایران)»، مجله حقوقی دادگستری، شماره ۵۶ و ۵۷.
- شمس، عبدالله (۱۳۹۰)، دوره پیشرفته آیین دادرسی مدنی، ج ۲، چاپ ۲۵، تهران: انتشارات دراک.
- علامه، غلام حیدر (۱۳۸۹)، اصول راهبردی حقوق کیفری، تهران: انتشارات میزان.
- قانون دادرسی کیفری فرانسه (۱۳۸۸)، ترجمه: عباس تدین، معاونت حقوقی و توسعه قضایی قوه قضاییه، مرکز مطالعات توسعه قضایی.
- طهماسبی، جواد (۱۳۹۶)، آیین دادرسی کیفری، جلد ۳، تهران: انتشارات میزان.
- مهرپور، حسین (۱۳۸۷)، نظام بین‌المللی حقوق بشر، چاپ سوم، تهران: انتشارات اطلاعات.
- یوسفیان ملا، عزت‌الله و ایرج گلدوزیان (۱۳۸۸)، «بررسی فقهی جواز تجدیدنظرخواهی از احکام و آراء مراجع قضایی ایران»، فصل‌نامه پژوهش‌های فقه و حقوق اسلامی، سال ششم، شماره ۱۷.
- مشهدی، علی، اسماعیل انصاری و مجید قورچی بیگی (۱۳۸۹)، «مطالعه تطبیقی جایگاه هیئت منصفه در حقوق ایران و دیگر کشورها»، فصلنامه اطلاع‌رسانی حقوق، شماره‌های ۲۱ و ۲۲.
- موسوی، سیدامیرحسام (۱۳۹۵)، «ورود دیوان عالی کشور به امور ماهوی»، فصلنامه حقوق خصوصی دانشگاه تهران، دوره ۱۳، شماره ۲.